

”

گفت: «آقای  
هاشمی اشتباه  
می‌کنه.»  
استدلال کرد که  
«ایران خودرویی‌ها  
اضافه گرفتن و  
دارن زور می‌گن.  
این‌ها باید پول  
پدن.»



”

روزی به آقای  
روحانی گفتم: «اون  
مصوبه مدیریت  
واردات از انگلیس  
و امارات کنترل شد  
و الان به این عدد  
رسیده.»  
تعجب کرد و گفت:  
«مطمئنین؟!  
معمولاً این آمارها  
و گزارش‌هایی که  
به ماها می‌دن،  
این قدر دقیق  
نیست.»  
ولی ما واقعاً  
بررسی کردیم و  
دیدیم نه، درست  
است. دلیلش این  
بود که آقای خالدی  
به‌عنوان معاون  
اقتصادی دبیرخانه  
شورا، خودش  
می‌رفت و تا انتهای  
فرآیند را پیگیری  
می‌کرد

هاشمی رفسنجانی زنگ زد دفترم. ایشان هرچند رئیس‌جمهور نبود، روی کارها اشراف داشت و با افراد و دستگاه‌ها تعامل می‌کرد. تماس گرفت و گفت: «آقای آل اسحاق، این آقای خالدی شما داره خودروسازها رو اذیت می‌کنه.»  
گفتم: «یعنی چی؟ چی شده؟»

گفت: «مصوبه گذرونده و دستور داده ایران خودرو به‌ازای فروش هر خودروی پیکان، به میلیون تومن بریزه به حساب سازمان حمایت. قیمت تموم شده‌شون زیاد می‌شه و خودرو گرون می‌شه. من پرسیدم، گفتند آقای خالدی حرف هیچ‌کس رو گوش نمی‌ده به جز آل اسحاق. به تو ارادت داره، صداش بزن بگو این خودروسازها رو بیچاره نکنه.»

به آقای خالدی زنگ زدم و گفتم آقای خالدی بیا کارت دارم. با وجود همه مشغله‌هایش آمد. شرح ماوقع دادم که آقای هاشمی زنگ زده و این‌طور می‌گوید.

گفت: «آقای هاشمی اشتباه می‌کنه.» استدلال کرد که «ایران خودرویی‌ها اضافه گرفتن و دارن زور می‌گن. این‌ها باید پول پدن.»

من هرچه بالا و پایین کردم، دیدم قانع نمی‌شود. او هم که دید من بین صحبت آقای هاشمی و سماجت خودش گرفتار شده‌ام، گفت: «آقای آل اسحاق، به وقت از آقای هاشمی بگیر، من خودم برم جوابش رو بدم.»

چاره‌ای نداشتم. به آقای هاشمی زنگ زدم. گفتم: «اجازه بدین که آقای خالدی بیاد و به شما توضیح بده.» گفت: «بیاد.»

خالدی رفت. با آقای هاشمی صحبت کرد. او را هم متقاعد کرد که این‌ها باید یک میلیون تومان جریمه بدهند. این‌طوری حرفش را به کرسی نشاند و تصمیمش را اجرا کرد.

شمارش نمی‌دونن. اصلاً می‌دونن این عددی که ما رو جریمه کردن، چقدره؟! دکتر می‌خندید و می‌گفت: «بیخود کرده تخلف کرده. شما کاری به این حرف‌ها نداشته باشین، کارتون رو بکنین.» «بیخود کرده» هم یکی از تکیه‌کلام‌های آقای خالدی بود. به این حرف‌ها گوش نمی‌داد. خیلی محکم و تند کار خودش را می‌کرد. بعضاً هم خیلی به او بی‌ادبی می‌کردند.

یحیی  
آل اسحاق:  
کار بالا گرفت؛  
ولی خالدی  
عزمش را



به‌معنای واقعی کلمه جزم کرده بود. تصمیم که می‌گرفت، بی‌بربرگرد اجرا می‌کرد؛ مگر اینکه دلیل و منطقی ارائه می‌کردند. در دوران همکاری با او، متوجه شدم که با خواهش و التماس و لابیگری نمی‌شود منصرفش کرد؛ فقط با منطق!

آن زمان، من قائم‌مقام بنیاد مستضعفان بودم. یک روز آقای